

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی را که الان داریم مطرح می کنیم، آن بررسی به اصطلاح تاریخی اقوال مسئله اخذ اجرت بر واجبات است.

عرض شد که بعضی از این موارد، به لحاظ شرعی به رسول الله (ص) هم نسبت داده شده، لکن ظاهراً از زمان امیر المومنین (ع) و زمان صحابه، این دیگر مسلم است که وارد شده و واقع شده و مورد بررسی قرار گرفته و عرض کردیم که من حیث المجموع آنچه که استفاده می شود این است که اجمالاً مثلاً رزق از بیت المال را اجازه می دهند اجمالاً، از بعضی از عباراتشان معلوم می شود که اصولاً گرفتن پول به هر عنوان از هر طرف که باشد، یا بیت المال، یا رزق یا اجرت ماهانه به طور کلی جایز نباشد.

عرض کردیم وقتی انسان این اقوال را نگاه می کند، من حیث المجموع دو سه تا نکته را می بیند که این بعدها انشاء الله ما متعرضش می شویم.

یک نکته به خاطر وجوب اصل وجوب، این یک نکته. یک نکته روی بعضی از خصائص واجبات مثلاً قضا یک نکته است. یک نکته هم روی تقرب و عبادی بودن و قصد قربت داشتن. ما فعلاً در باب به اصطلاح وجوبش بررسی می کنیم. آن که الان هست بحث وجوب است. اما مسئله به اصطلاح قربت را انشاء الله در محل خودش.

عرض شد که بحث این به اصطلاح وجوب هم در سوابقی که داشته، این به اصطلاح دو جور ما نکته را می بینیم. یکی اصل وجوب اینها یک جور حساب کردند، یک دفعه یک چیزهای خاصی، یک دفعه آن عناوین خاصی که دارد. حالا مثلاً آن که بر می گردد به اصل وجوب، مثلاً خود به اصطلاح شهادت، چون شهادت منصب اجتماعی نیست عادتاً. عرض کردیم در کتاب قرطبی پیشنهاد کرده که شهادت را هم منصب اجتماعی بکند. مثل همین محضرها، محضرهای ثبت هستند، یک محضرهایی را شارع درست بکند، بگذارد در خیابانها، قانون بگذارد در خیابانهای متعدد، کسی می خواهد شاهد بشود، بیاید به اینها بگویند زنگ بزنند آقا بیا شما شاهد باش این ماشین به ماشین ما زد مثلاً، شما بیا شهادت بده، تحمل شهادت را هم بکنیم حکومتی. اما الان یعنی در فقه ما به طور طبیعی جزو احکام حکومتی نیست. بله، و یک بحث را ما الان راجع به شهادت نمونه اش را نشان می دهیم، یک بحث هم راجع به مسئله قضاوت که ولو به حسب ظاهر واجب است اما نکته به اصطلاح دیگری هم دارد، مجرد وجوب نیست.

مرحوم شیخ از این عبارتی که امروز می خوانیم معتقدیم که مرحوم شیخ قدس الله نفسه حالا این مسائلی را که ما خواندیم، از مجموعه روایات اهل سنت و شیعه خیلی راحت در آن ذکر شده بود که از افراد نگیرد و از دولت بگیرد یا رزق از بیت المال به اصطلاح به او داده بشود.

ایشان در بحث شهادت در کتاب مبسوط مثل اینکه جایش را فراموش کردم صفحه اش را.

س: ۲۲۰ بود دیروز فرمودید

ج: ۲۲۰ نه مال آن خوارج و اینها باید مثل اینکه

۲۲۰ نه، نه این پول گرفتند برای شهادت، نه همین جا است در بحث قضاوت است، صفحه ۸۵.

ببینید و حکم الشهادة فی اخذ الجعل علیها عندنا لا يجوز و حال؛ این تعبیر عندنا می گویند این مشعر به دعوی اجماع است. پس در بحث شهادت می شود اصلاً پول نمی شود گرفت. بحال، ظاهر مراد ایشان از بحال، چه پول داشته باشد چه نداشته باشد، چه تمکن مالی داشته باشد چه نداشته باشد، چه از طرفین بگیرد چه از حکومت بگیرد، لا يجوز عن يأخذ بحال، من نکته ای که من عرض کردم فعلاً وارد بحث شهادت نمی خواهیم بشویم. آن نکته این است، آن نکته ای را که من می خواهم ادعا کنم. از این مجموعه کلمات در می آید که واجب بما هو واجب اخذ اجرت بر آن نشود. آن نکته این است، متوجه هستید چه می خواهم عرض کنم؟

یعنی این که شیخ انصاری فی ما بعد ادعای اجماع می کند، درست است تعبیرش نیامده است. مثلاً ببینید و حکم الشهادة فی اخذ الجعل علیها عندها، نزد ما، لا يجوز بحال، اصلاً جایز نیست به هیچ نحوی جایز نیست. نکته اش چیست؟ نکته اش وجوب است دیگر، چون وجوب دارد به هیچ وجه جایز نیست.

س: همان تقسیم بندی که فرمودید اجتماعی باشد یا غیر اجتماعی باشد، آنها وجهی ندارد؟

ج: نه ایشان می گوید نه.

من دیروز عرض کردیم که این مبسوط را که شیخ نوشته، هنوز برای من روشن نشده که ایشان چه کار کرده است. واقعاً الان راجع به قضاوت می خوانیم، نخواندم مال قضاوت را. بعد از این که مطلب تمام می شود مال قضاوت می گوید هذا عندنا و عندهم. و حکم الشهادة فی اخذ الجعل علیها عندنا لا يجوز بحال، من احتمال می دهم شاید در حاشیه کتاب این را نوشته است، احتمال می دهم؛ یعنی نحوه

تألیف اینجوری باشد. آن کتاب اهل سنت را احتمال می دهیم ایشان استنساخ فرمودند دیگر در حاشیه نوشتند. در بحث قضاوت نوشتند
هذا عندنا وعندهم، بعد هم یک کلمه فرمودند و حکم الشهادة فی اخذ الجعل علیها عندنا لا يجوز... فکر می کنم این طور باشد، فکری
که خودم می کنم. علی ای حال به نظرم باید این لغت حل بشود، این معنا حل بشود که این کتاب اصلی شیخ چه کار کرده است. می گویم
این دو تا نکته اساسی دارد: یکی پیدا کردن آن کتابی که شیخ از آن گرفته است. یکی اینکه نسخه خود شیخ، آن نسخه اصلی چه جور بوده
است؟

خب ایشان گفته عندنا لا يجوز، و قالوا، بعد دارد و قالوا، این قالوا آراء اهل سنت است. انسان ابتدائاً خیال می کند قالوا یعنی فقهای
ما. ببینید و قالوا لا یخلو الشاهد من احد امرین: اما ان یکون قد تعینت علیه او لم تعین، یا این واژه برایش عینی شده یا نشده. عرض کردیم
که سنی ها این را قبول نکردند خیلی هایشان که شهادت یا اداء شهادت برایش واجب باشد، اما در روایات ما دارد که واجب است. فان لم
یکن تعین علیه الاداء و التحمل نظرت، باز هم باز تفریع، فان لم یکن له کفایة، رزقی ندارد می گوید آقا من می آیم برایت شاهد می شوم یا
می روم در دادگاه شهادت می دهیم، اما ما پولی نداریم مثلاً از تو صد هزار تومان می گیریم، ده هزار تومان می گیریم کارت را راه می اندازیم،
جازه، دقت بکنید، فان لم یکن تعین، اگر واجب برایش عینی نشده، و ان کانت له کفایة فالمستحب له ان لا یفعل، اگر نه، اموال دارد، بهتر
این است که نگیرد، والا وان فعل جاز، دقت می فرمایید؟ این تفریعات اهل سنت، اینجا انصافاً شیخ به نظر من خوب حاشیه زده، حاشیه اش
خوب است. اهل سنت چون نصی نداشتند بردند روی قواعد. شیخ می خواهد بگوید چون در روایات ما تحمل و اداء واجب است پس
اخذ اجرت با اجرت نمی شود کرد. و ان کان قد تعین علیه اداء و التحمل نظرت، یعنی ما صحبتیمان این است که این کتاب که یک فقه
تفریعی شیعه است، چرا این مثلاً چند سطر آراء اهل سنت آورده، خب این چند سطر آراء اهل سنت است خب. اگر بنا باشد ما یک کتاب
بنویسیم که آراء اهل سنت مسیحی ها هم بیاوریم خب خیلی بزرگ می شود از این هم بیشتر می شود. دقت می کنید؟ نمی دانیم این علمای
ما که در وصف کتاب نوشتند این فقه تفریعی و خیلی بزرگ و خب این الان چند سطری که می خوانیم تماماً مال ما نیست، مخصوصاً که
حکم ما را هم بیان کرده، این مال ما، نیم سطر یک سطر بود تمام شد. دقت می کنید؟ این بقیه اش کلمات آنها است، این فقه تفریعی ما
نیست.

و ان کان قد تعین علیه الاداء و التحمل نظرت، فان کانت له کفایة لم یجز له الاخذ؛ یعنی باز هم نکته روشن شد؟ کأنما در ارتکاز اهل
سنت هم این بود که اگر یک کاری عیناً بر انسان واجب شد، اخذ اجرت نمی شود کرد. بله، انشاء الله بعد عرض خواهم کرد، آن که بعدها
در فقه ما آمده که حالا انشاء الله عرض می کنم، دو نحوه تلقی شده. یک نحو تلقی این هست که از مجموع این کلمات می فهمیم اخذ

اجرت بر واجب نمی شود کرد. اصلاً مفهوم این کلمات سنتاً و شیعتاً این است که اخذ اجرت بر واجب نمی شود کرد. یک تلقی دیگر، تلقی صاحب جواهر است. می گوید اصلاً از این مطلب ما می فهمیم که هر عملی که بر انسان واجب است باید مجانی انجام بدهد؛ چون عرض کردیم مرحوم آقای خویی و استادشان مرحوم آقای اصفهانی، می گویند اخذ اجرت بر واجب اشکال ندارد، فی نفسه اشکال ندارد، می شود اخذ اجرت بر واجب کرد، واجب هم هست، شهادت دادن برایش واجب است، اما پول می گیرد، می گوید پول می گیرد می آیم شهادت می دهیم. منافاتی بین اخذ اجرت و وجوب نیست، الا جایی که ثابت بشود از دلیل این کار باید مجانی انجام بگیرد. هم آقای خویی فتوایشان این است. مثلاً ایشان این مسئله را به صورت موجز اینجا حالا کمی مفصل تر، در جلد یک مبانی تکمله، مبانی این اواخر سال های ما که بودیم نمی دانم ۹۶ بود، ۱۳۹۶، ۹۵، ایشان خودشان هم تکلمه منهاج را نوشتند، چون منهاج مرحوم آقای حکیم ناقص بود، مباحث حقوق قضاء و شهادت و اینها را نوشتند. و هم خودشان شرح کردند که اسمش شد مبانی، مبانی تکمله المنهاج. معروف بود که قلم خود ایشان است، بعضی می گفتند که نه مثلاً یک عالیه نوشته است. خیلی موجز است، مبانی خلاصه است، یعنی خیلی کتاب مبانی از این جهت امتیاز دارد که حالا اگر قلم ایشان باشد خیلی موجز خلاصه، این نگاه کنید صفحه ۴ تا ۵ ایشان این بحث را آنجا دارد بحث اخذ اجرت بر قضا و این ترتیبی هم نیست که مرحوم شیخ رفته یا در شرایع آمده است. خیلی موجز است. خلاصه اش این است که اخذ اجرت بر واجبات قضا واجب است، اما اخذ اجرت بر واجب اشکال ندارد. مانعی ندارد، مگر اثبات مجانیت بشود. و ما در باب قضاوت اثبات مجانیت نکردیم. این یک، دقت کردید؟ دوراه شد.

اخذ اجرت در جایی که اثبات مجانیت بشود جایز نیست، و الا جایز است. راه دوم نه، اخذ اجرت بما هو واجب اصلاً جایز نیست. کاری هم به جهت دیگر ندارد که ظاهر شیخ است قدس الله نفسه. راه سوم راه مرحوم صاحب جواهر است. هر جا که عمل واجب می شود معنایش این است مجانی است. خوب دقت بکنید، فلذا اخذ اجرت نمی شود کرد. لذا اخذ اجرت نمی شود کرد. هر جا که گفت یک عمل واجب است، فرض کنید تحمل شهادت واجب است یا اداء شهادت، این معنایش این است که این کار باید مجانی باشد، و جایی که عمل باید مجانی واقع بشود، اخذ اجرت نمی شود کرد. دیگر قاعده کلی

س: این با یکی قبلی چه فرقی دارد؟

ج: با یکی اولی؟ آن اولی می گوید فی نفسه با وجوب مشکل ندارد، اگر اثبات شد، این می گوید نه همه جا اثبات است. هر جا واجب بود باید مجانی باشد.

س: یعنی هر دو اقوال اثباتی هستند دیگر

ج: بله، یعنی قبول کردند که وجوب بنفسه نکته نیست، مجانی بودن نکته است.

س: ثبوتاً مشکل ندارد

ج: بله، و الا واجب هم باشد آدم پول بگیرد.

س: خب لبع را دادن واجب است

ج: بله آقا؟

س: لبع، لبع را زن می دهد اما باز پول هم ...

ج: بله آنجا چون دلیل آمده است، لُباع، لُباع آن شیری است که اول زن ...

و ان كان قد تعين عليه الاداء و التحمل نظرت فيه، فان كان ... آن وقت از اینجا باز رفته، عرض کردم سنی ها زیاد روی این تفریع مسئله توانایی مالی و دیگر، فان كانت له كفاية لم يجز له الاخذ، و می خواستم این نکته را بگویم. اصولاً در کلمات اهل سنت خوب دقت می کنید؟ این تفریع آمده بوده، تمکن مالی دارد ندارد، عینی است بر ایشان عینی نیست، اما ببینید، و حکم، مرحوم شیخ، و حکم شهادة فی اخذ الجعل علیها عندنا لا يجوز بحال، اصلاً شیعه دیگر از این راه وارد نشد. البته در باب اخذ پول بر شهادت ما دلیل نداریم. روایات داریم روایات شیعه که تحمل و اداء واجب است. اما اینکه پول نمی شود گرفت دلیل نداریم.

س: مسئله این مقدار متبلاً به بوده استاد چرا صریح روایتی مطرح نشده است؟

ج: بله این هم هست. شاید هم روایت بوده به ما نرسیده، از این که مثلاً می گوید عندنا، یعنی مسلم است.

س: نه واقعاً لو كان لبان دیگر

ج: بله، بانس هست دیگر، آن فتوای،

س: کجاش؟

ج: همین عندنا

س: نه این مقدار مبتلا به متشرعه بوده

ج: خب عندنا دارد فقیه می گوید دیگر

س: خب عندنا ادعا است دیگر

ج: از کجا، فقیه نمی آید ادعا کند

س: روایت اقلا یک روایت ضعیفی، مسئله سیاسی نبود، مسئله تقیه ای نبود

ج: می گویم عرض می کنم، ضبط نشده، چون وقتی می گوید فقهای ما گفتند. اصلاً عرض کردم مرحوم سید مرتضی می گوید بهترین راه برای اینکه این مطلب از امام صادر باشد، همین اجماع است، همین فقها بگویند، علما بگویند، شیعه بگویند.

س: سید مرتضی که اجماعاتش ارزشی ندارد.

ج: خب نه خب، بی ارزش که نیست

س: نه دیگر، نشسته در کتابخانه خصوصی خودش، ادعای اجماع چقدر تناقض گویی دارد سید خودش.

ج: اگر این جوری باشد که دیگر از طلبگی هم خارج است دیگر.

اگر طلبه این جوری می گفت شما شهریه هم به او نمی دادید. عرض کنم به این درجه به این فصاحت هم نیست.

بعضی از اشکالات وارد است. اما نه به این فصاحت

س: نه اتفاقاً در بحث نفاس امروز بحث می کردیم ما، برای عدد ۱۸ ادعای اجماع کرده است، از انفرادات شیعه، بعد آمده برای عدد

۱۰ هم باز ادعای اجماع کرده است.

ج: خب یعنی هر دو قبول کردند.

س: تناقض گویی زیاد است، خود مرحوم شیخ انصاری هم دارد دیگر، اعتباری نیست به اجماعات سید.

ج: نه آن که دارد، مرحوم شهید ثانی دارد که شیخ طوسی در بعضی از موارد رساله ای نوشته، دو تا اجماع متعارض کرده است. مثلاً گفته

یک دفعه اجماع، آن هم سرش این است که گاهی یک مسئله در کتاب رهن آورده، همان مسئله در بیع هم ذکر شده به یک مناسبتی مثلاً بیع

مرهون. مثلاً در بیعش گفته اجماعاً درست است در رهنش گفته اجماعاً درست نیست. نه اینکه در یک جا دو تا اجماع متعارض آورده، این طور نمی شود که

مراد، بله، نه این مرادش این است. بعد هم اینها چون قائل بودند به یک تفصیلی بین احکام، حالا خود ما طولانی شده بحث ما، اجازه بدهید بحث مان را تمام بکنیم بعد با هم بنشینیم نق نق هایمان را بکنیم.

فان كانت له كفاية، من می خواهم یک نکته را بگویم که اینها در ذهنیت خودشان اهل سنت روی قواعد رفتند. چون روایتی از پیغمبر (ص) پیدا نکردند رفتند روی قواعد، تدریجاً این قواعد یک شکل نظام بندی پیدا کرده است. اصحاب ما اگر روایت خاص اهل بیت (ع) بود، خاص اهل بیت (ع) و الا ظاهرش این است که همان که در ذهنیتشان بوده، یعنی همان که در جامعه مورد قبول بوده است. لذا فی ما بعد می بینیم مثلاً صاحب شرایع می گوید لایحوز اخذ الاجره علی الواجب، یعنی تمام این هدف من نمی دانم من فعلاً نه در مسئله شهادت می خواهم وارد بشوم، هدف من این است که زمینه دعوی اجماع را روشن بکنیم که این دعوی اجماع از کجا پیدا شده است. این که مرحوم شهید ثانی در مسالک گفته، خب شهید ثانی در قرن دهم است. یعنی انسان وقتی نگاه می کند، همین مثلاً این عبارات را، عبارات اهل سنت الا ما شاء الله کأنما در ذهنیت همه شان این بوده که اگر تعین پیدا کرد، لایحوز. یعنی اگر واجب شد تعین واجب عینی نه کفایی. که با وجوب نمی سازد. من تمام هدف من فعلاً این یک کلمه است.

بقیه مسائل فرعی اش جای خودش.

فان كانت له كفاية لم یجز له الاخذ، دقت بکنید. اینها دنبال این می خواهند بروند که آن وجوب را روشن بکنند. البته این وجوب را که روشن می کنند می گوید گاهی ممکن است مضار با وجوب مثلاً نیاز، می گوید خب من اگر پول نگیرم، مثلاً امروز می گوئیم برویم تهران شهادت بدهیم، می گوید خب من اگر امروز کار نکنم بخواهم بروم شهادت بدهم، زندگی نمی توانم بکنم، باید روزانه یک درآمدی داشته باشم، روز به روز درآمد من باشد.

و ان لم یکن له جاز له الاخذ کالقبضاء سواء، مثل قضاوت گرفتند ایشان، شهادت را خب ببینید. اینجا مشکل این است که قضا یک منصب اجتماعی هست، شهادت نیست، مگر همان راهی که قرطبی گفت، بیایم شهادت را هم منصب قرار بدهیم. خوب دقت بکنید. یعنی کم کم جامعه پیشرفت کرده، وضع مردم، مشکلات زندگی مردم جواری است که فرد نمی تواند بگوید واجب است بروم من شهادت بدهم، بیاید حاکم افرادی را قرار بدهد.

عرض کردیم در این دادگاه‌ها همیشه کنار قاضی معدل بود، معدل، آن کسی است که نزد قاضی می‌نشست و افراد شهر را می‌شناخت. رفته آقا دو تا شاهد آورده، این می‌شناخت، بعد می‌گفت که این آقا برای کدام محله است، کارش این است مثلاً شغلش این است، این آدم عدلی نیست، این را من می‌شناسم این آدم خوبی نیست. البته گاهی به جای معدل، العدل می‌گفتند. عدل خودش یک الان هم به نظرم در عراقی‌ها قلم عدل بگویند. خودش یک منصب اجتماعی بود. و این که مرحوم شیخ صدوق در عده‌ای از روایاتش در این کتب غیر فقیه‌اش، مثلاً حدثنا فلان، بعد می‌گوید حدثنا فلان بن فلان العدل، قرائت عدل مراد این است نه اینکه توثیق است، نه اینکه مراد ثقة است. این اشتباه شده است. کلمه عدل در آنجا یک منصب اجتماعی است. اصطلاحاً یک چیز بین بین قرارش می‌دهند، شبیه زمان ما چه می‌گویند؟ به اصطلاح NGO، نهادهای غیر دولتی، یک چیزی شبیه آن. یکی همین عدل بود، یکی مسئله اشراف بود، نقابۃ الاشراف، یک مرکزی بود که کارش رسیدگی به نصب سادات بود. مدینه داشت، بصره داشت، عراق داشت، شام داشت، مصر داشت، خراسان داشت، اینها تقریباً بین بودند. از یک جهت راجع به نصب سادات بود، از یک جهت هم پولی از دولت می‌گرفتند. یک نهادهای غیر دولتی به اصطلاح کالقصا، بله NGO به اصطلاح.

کالقصاء سواء، دقت بکنید. یعنی عده‌ای آمدند این را روی قضاوت درست کردند. لکن شاید مراد عده‌ای باشند گفتند این را مثل قضاوت قرارش بدهیم، و الا مسلم پیغمبر (ص) کسی را به عنوان شاهد نفرستاد که تو برو شاهد بشو. قاضی فرستاد، والی فرستاد، کسی را به عنوان شاهد نفرستاد. در همان روایت هم اگر دقت بکنید، لابد من عریف و رزق، لابد، نداریم لابد من شاهد و رزقه له، من خیلی تأکید می‌کنم. پس اگر ما روی شهادت و کلمات اینها هم نگاه می‌کنیم این با بحث ما نزدیک‌تر است. و انصافاً این عبارتی که سنی‌ها دارند و حتی این مقداری که شیخ آورده نگاه که می‌کنیم حس می‌کنیم لابلای کلمات یک مطلب مسلم است، وجوب با اخذ اجرت نمی‌سازد. این تمام بحث ما این چند روزه این است. بگوییم در دنیای اسلام چون ما عرض کردیم یک بحث عرفی داریم، یک بحث قانونی داریم، یک بحث شرعی داریم. اصولاً در دنیای اسلامی کأنما این مفروغ عنه شد، وجوب با اخذ اجرت نمی‌سازد. روشن؟ می‌شود از این عبارت در آورد یا نه؟ صحبت سر این قسمت است.

س: همین مطلب هم می‌تواند وجه این باشد که چرا روایتی نیامده، چون مفروغ عنه بوده

ج: عرض کردم دیگر، یعنی همین قبول مسلم بوده، ارتکاز همه مسلمانان که اگر واجب شد این با اخذ اجرت نمی‌سازد. این عبارتی که

بعدها در کلمات فقهای ما آمده، لمنافات الوجوب لاخذ الاجره، فان الوجوب ینافی اخذ الاجره، تعابیر مختلفی دارد.

س: وجه تنافی اش را ما نفهمیدیم آخرش، چه وجه تنافی دارد؟

بیخشید، متبادر اذهان اصحاب نبود که این قانون درست شد دیگر اهل سنت آمدند قوانین را

ج: چون اهل سنت هم این حرف را گفتند. اصلاً در فقه راه افتاد. اما نکته اش چیست؟ صاحب جواهر می گوید نکته اش این است که وجوب باید مجانی باشد، لذا اخذ اجرت نمی شود.

س: چرا باید مجانی باشد؟ مردم مگر بیکار هستند.

ج: چون واجب است دیگر، تکلیف الهی است دیگر.

س: نه باشد منافات ندارد با تکلیف الهی.

ج: خب نمی شود که، خدا تکلیف کرده، وقتی خدا تکلیف کرد، نمی شود پول بگیرد که، نماز می خواهد پول بگیرد.

س: مواردی داریم در فقه همان خدا تکلیف کرده خب پول هم می گیرد.

ج: کجاست خب آن موارد محل کلام است.

س: مثل همان لباعی که خودتان مثال زدید.

ج: آن به خاطر اینکه

س: حاج آقا ۲۴:۳۴ در عمل قصد قربت می کند.

ج: بله، خب اینها دیگر از این بازی های خودمان است.

بله این کار علما است، این حرف ها را میان علماء نباید گفت.

وهكذا قالوا في الامام العظمي و الاذان و الاقامة، انصافش قالوا شاید یعنی قال اهل سنت، عرض کردیم اذان فی نفسه مستحب است، حالاتین پیدا بکند کسی دیگری در شهر نباشد، منحصر بشود یا در اینجا نباشد آن بحث دیگری است، اما اذان را مطلقاً گفتند لایجوز به خاطر قصد قربت، بعدش هم روایت دارد آن از پیغمبر (ص) روایت دارد. ما آن را اینجا متعرض نشدیم، چون احتمال دادیم در باب اذان

.....
مانع قربت است نه وجوب. عرض کردیم الان هم فقهای ما دو بحث می کنند. وجوب مانع از اخذ قربت است، قربت مانع است. این دو تا خلط نباشد بشود.

ایشان دارد قالوا، و هكذا قالوا فی الامامة العظمی و الاذان و الاقامه، امامه عظمی به اصطلاح خلیفه، خود خلیفه پول بگیرد، مرادش این است. و الاذان، البته می گویم تعابیر، تعابیر اهل سنت است. من نمی فهمم این پنج شش سطر را مرحوم شیخ چطور آورده، و زیاد هم هست، من این که اینجا خیلی اصرار می کنم، این در کتاب مبسوط الا ما شاء الله. و لذا بعضی وقت ها به ذهنم می رسد که مرحوم شیخ نگرفته عبارت آنها را جابجا بکند، امامه عظمی اگر مراد امام معصوم باشد که خب اصلاً معنا ندارد نزد ما. امام معصوم دستش باز است، رزق بخواهد بگیرد، روزی بگیرد نگیرد آن بحث دیگری اصلاً. این امامه العظمی یعنی خلافت، خلافت را که ما قبول نداریم، شیعه قبول ندارد. می گویم یک جورایی عبارات را نوشته که انصافاً خالی از مشکل نیست. گاهی اوقات نظر من این هست که ایشان حاشیه زده، مثل عروه هست که زیرش حاشیه می نویسند، به ذهن من آمده فکر نمی کنم ایشان با خط خودش این مثلاً مطالبی که در روایات نیامده و اصحاب نگفتند اینها را نوشته باشد. قالوا هم که کلمات آنها است. به ذهن من می آید که اگر هم نوشته بعد در حاشیه یا یک سطر بعدی یا زیر این را رد کرده است، یعنی رأی شیعه را آورده است.

و هكذا قالوا فی الامامة العظمی، این قالوا هم دارد، و الاذان و الاقامه يأخذ الرزق علی ذلک، اصلاً عوض کرد. یعنی معلوم می شود در شهادت هم رزق می شود، و لایکون اجره، لانه عمل لا یفعله عن الغیر، چون که این عمل یک سنخی است که از غیر واقع نمی شود، و اذا فعله عن نفسه عاد نفسه الی الغیر، این در واجبات کفایی است، چون در واجب کفایی وقتی که بخواهد برای واجب کفایی پول بگیرد یا به لحاظ اینکه این عمل مال غیر است یا مال خودش است دیگر، چون به یکی از این دو تا است. اگر از خودش نیت بکند این وقتی که انجام داد از غیر ساقط می شود. اینها استدلالات اهل سنت است، من تفکر اهل سنت را می خواهم بگویم. اصلاً در ذهن شیعه این نحوه استدلال نبوده است. عاد نفعه الی الغیر، بعد از این می گوید و عندنا، شیخ، به ذهن من می آید تعلیق زده به اصطلاح، حالا پشت سر این چاپ شده، به ذهن من می آید در حاشیه نوشته، و عندنا ان جمیع ذلک لا یجوز اخذ الجعل علیه، آن تفصیل را گفت بعد عندنا، به ذهنم این طور می خورد، نمی دانم حالا آقایان بالاخره اختیار دارند فکر بکنند، این کتاب مبسوط به هر حال باید یک چاپ خوبی بشود. یک جمله ای از فضلا رویش نظارت بکنند و این مخصوصاً اولاً نسخه اصلی اش را پیدا بکنند، نسخه اصلی اهل سنت، و نسخ خطی، اصلاً باید شکل چاپش را هم عوض کنند به نظر من. این کلمات عندنا را مثلاً این عبارات اهل سنت را با یک خط بنویسند این را با یک خط دیگر، در همان متن بنویسند اما با خط دیگر، یعنی یک جوری این عبارت به هم پاشیده است الان. و عندنا ان جمیع ذلک لا یجوز اخذ الجعل علیه،

فان كان شاهد او المودن او المقيم محتاجا جعل له من بيت المال سهم من المصالح؛ همین شبیه حرفی که من از قرطبی نقل کردم. اصلاً مثل محضری دفترخانه ای درست بکنیم برای شهادت، کارش تحمل شهادت و اداء شهادت باشد.

فاما الامامة العظمی فلها اشیاء تخصها، اشیاء تخصها، اشیاء غیر منصرف است، فلها اشیاء تخصها من الانفال و غیر ذلک. این تعبیر ایشان، تعبیر شیعی است انصافاً، این غیر از آن تعبیر بالاست که تعبیر سنی است. اولاً من کرارا عرض کردم کلمه انفال به آن معنایی که ما می‌گوییم در شیعه هست و سنی‌ها قبول ندارند، اشتباه نشود. سنی‌ها آیه انفال را (یسئلونک عن الانفال)، زدند به غنائم دار الحرب، و معتقدند که اول سوره انفال که این آمده، اول بنا بوده که انفال کلاً لله و للرسول باشد، بعد برداشته شد، (و اعلموا انما غنمتم من شی فان لله) اصلاً آن تصویری که آنها دارند متأسفانه اصلاً نمی‌دانیم حالا این توجیهش هنوز هم به ذهن ما، در المیزان مرحوم علامه هم همین معنا آمده، خیلی عجیب است از شأن ایشان که ملتفت نشدند که این از معانی اهل سنت است. در روایات ما انفال اصولاً غیر از غنائم است. نه اینکه شامل غنائم می‌شود، اصولاً غیر از غنائم است. یعنی غیر غنائمی است که تقسیم می‌شود بین رزمندگان. بله، یک قسم از غنائم جزو انفال است. مثلاً به قول امروزی‌ها یک ماشین خیلی لوکسی بوده مال آن امیرشان یا پادشاهشان، یا به قول سابقاً دابه مثلاً خیلی گرانقیمتی بوده یا جاریه‌ای بوده یا طلایی نقره‌ای چیزی بوده، زمردی بوده، یک چیزی بوده نفیس بوده، اگر می‌خواستند قسمت کنند، تکه تکه کنند خیلی ضربه می‌خورده است. این در ما داریم، یا اختصاصی است، مثلاً لباس‌های اختصاصی پادشاه بوده، اینها می‌گویند جزو غنائم تقسیم نمی‌شود.

یک قسم از انفال این به اصطلاح جزو آن چیزهایی است که از جنگ گرفته می‌شود. و الا

س: ۳۱:۰۰

ج: بله در روایات، معادن و کوه‌ها و دریاها و رودخانه‌های بزرگ و جنگل‌ها و اصلاً انفال اینها هستند.

این که آمده که انفال در صدر آیه به معنای غنائم است بعد تفصیل آمده، این خلاف روایات اهل بیت (ع) است.

پس این مطلبی را که ام الامامة العظمی که ایشان در اینجا فرمودند، فلها اشیاء تخصها، درست است. البته اگر مراد ایشان انفال باشد

که خب در روایت دارد که الارض کلها لنا، همه اینها مال ما است، بعد دیگر بحث انفال ندارد.

فلا حاجة مع ذلک الی اخذ رزق علیه، این را انصافاً دقت کردید؟ این سطر اخیرش شیعی است. آن اولی شیعی نبود. گفتم، توضیح هم

دادم. نمی‌دانیم این چرا، به ذهن من حل قصه، اینها خیال می‌کنند تهافت است، همان طور که ایشان می‌فرمایند کلام، این تهافت نیست به

نظر من، ظاهرش که تهافت است دیگر، این تهافت را از کجا درست کردند؟ از اینکه خیال کردند کتاب کلاً فقه شیعی است. من به نظرم این خود مقدمه غلط است. کتاب کلاً فقه شیعی نیست. آن پنج شش سطر فقه سنی است، از یک کتاب فقه سنی گرفتند.

بعد گفت و عندنا، این حاشیه خود ایشان است. و عندنا ان جميع ذلك لایجوز اخذ الجعل علیه، بعد هم اگر نیازی شد، بیاندازد در رزق بیت المال، جعل نگیرند، برایش ماهانه قرار بدهند در بیت المال.

علی ای حال یک مقدار من به اصطلاح خیلی مقید هستم که گاهی در بحث‌ها عین متون خوانده بشود. آشنایی با متون خودش یک مسئله مهمی است. مخصوصاً به نظر من این متن مبسوط خیلی پیچیده و به هم ریخته است. و این مشکل دارد الان. این متن مبسوط س: علتش این است که شاید کتاب مال خودش نبوده؟ چارچوب از دیگری است.

ج: کاملاً واضح است، کاملاً واضح است. نه آن مهم نیست. ما تا حالا خود من هم چند بار گفتم که شیخ تقسیم موضوعی را از کتاب گرفته بعد فتوا را روی فقه شیعه آورده است. اخیراً به این نتیجه رسیدم که نه، ممکن است کل عبارت را آورده، بعد عندنا حاشیه زده است. مزج هم نکرده، تا حالا در ذهن من مزج بود، این که من دو روز است خیلی تأکید می‌کنم، شاید یک مقدار هم مشکل از من است. من تا حالا در ذهنم بود که مرحوم شیخ مزج کرده، بعد که بیشتر روی عبارت دقت کردیم دیدیم نه حالتی مزجی هم نیست، مزج بود از این کوتاه‌تر می‌شد، متن کتاب کمتر می‌شد. اصلاً یک جاهایی مزجی است، یک جاهایی نه، عین عبارت را آورده بعد تعلیقش را زده، الان خواندم برایتان دیگر عین عبارت خوانده شد دیگر کاملاً به نظر من

س: دیدم مثلاً نهاية الاصول علامه هم همین طوری هست.

ج: نهاية الاصول علامه اصلاً ممکن است متنش کامل مال کس دیگری باشد؛ چون این کتاب اصولی بوده دیگر، رایج بوده. این کتاب رایج بوده، اصول در آن زمان رایج این بوده است. و بیشترین کتابی که رایج بوده همان مختصر الاصول به قول معروف مال ابن حاجب، ابن حاجب که این سه کتابش خب خیلی در حوزه‌ها جا داشته است، شافیه در صرف و کافیه در نحو و مختصر هم در اصول. این سه کتاب نسبت به ابن حاجب خیلی جا دارد.

خب آقا طولانی شد من بحث را، این راجع به شهادت. نکته شهادت را که ما جدا کردیم چون در شهادت فقط وجوب است، منصب نیست، قضاوت منصب هم هست. اما در صفحه قبلش که راجع به قضاوت است، و اما من يحل له اخذ الرزق علیه و من لا يحل، فجملته ان القاضي لا يخلو من احد امرين، من به ذهنم می‌آید اینها همه مال آن سنی است، این عبارت هم مال شیخ نیست. اما ان يكون ممن

تعیین علیه القضا او لم يتعين و هو القسم الاول و الاخير، بله، این قسم اول و اخیر قبل از این چند تا صحبت دارد، راجع به اینکه قاضی گاهی مجهول است، گاهی مجهول نیست، حامل الذکر است به قول ایشان. این مراد قسم اول اخیر در قبل از این تقسیم مالی راجع به تقسیم خود قاضی.

فان كان ممن يجوز له القضا، اگر صلاحیت قضا دارد و لم يتعين علیه، کس دیگری هم هست، لم يخلو، ببینید این تعبیر ممن تعین لا يتعين، در اصطلاح اهل سنت یعنی حاکم او را قضا قرار بدهد، در اصطلاح ما معنای دیگری دارد، چون ما حکومت که نبود، و الا قضا اصلاً بحث حکومتی نبود که این حرف‌ها را زده، تعین لم يتعين یعنی چه؟ یا حاکم قرارش می‌دهد می‌شود قاضی، یا قرارش نمی‌دهد می‌شود غیر قاضی. تعین لم يتعين یعنی چه؟

س: نگاه فردی است دیگر

ج: هان، هم نگاه فردی است و هم یک حالت این که افراد دارند مراجعه می‌کنند. امروزه خبر می‌دانید که الان در سطح جهانی، در ایران هم همین طور شده الان. اصلاً اگر دولت معین کرد می‌شود قاضی، معین هم نکرد نمی‌شود قاضی ولو افقه فقها باشد. دقت می‌کنید؟ یعنی نحوه طرح مسئله را خوب دقت بکنید. بله بنابر رأی شیعه و نبودن حکومت این مطلب درست است. مثلاً در یک شهری مردم باید به فقها مراجعه کنند، در یک شهری دو تا فقیه هستند صلاحیت دارند، خبر لا يتعين علی احد، در یک شهری یک نفر يتعين. روی تفکرات ما، روی فقه غیر حکومتی این معنا دارد. و الا در فقه حکومتی عرض کردم الان اصلاً این بحث مطرح نیست، تعین لم يتعين اصلاً مطرح نیست. سالبه به انتفاع موضوع است. بر فرض هم این دو نفر رفتند نزد کسی که قاضی رسمی نیست، مجتهد هم بود، فقیه هم بود، جامع الشرایط، فتوا داد در یک مسئله‌ای حکم کرد، می‌برد دادگاه، دادگاه می‌بیند ارزش ندارد، از نظر ما ارزش ندارد. این باید خود قاضی این کار را انجام می‌داد. دقت می‌کنید؟

پس این تعین لم يتعين محیطش را در ذهن تان باشد.

فان كان ممن يجوز له القضاء و لم يتعين لم يخلو من احد امرين، باز اما ان يكون له كفاية او لا كفاية له، فان لم يكن له كفاية، پولی ندارد، جاز له اخذ الرزق و ان كانت له فالمستحب ان لا يأخذ، که عرض کردم ظاهراً مبانی اش بر می‌گردد به همان کلام عمر، انی نزلت نفسي من مال الله منزلة ولی الیتیم، به نظر من اینها این تصویر که من اگر پول داشتم احتیاج نداشتم به این، بر نمی‌دارم از بیت المال، اگر نداشتم به اندازه احتیاج مثل یکی از افراد عادی، به نظر من این مطلب فان لم يفعل و فعل و آن خصوصیات، فالمستحب ان لا يأخذ فان اخذ

.....
جاز و لم یحرم علیه، فان لم یکن له کفایة، ان کانت له کفایة، بل کان مباحاً و جواز اعطاء الرزق للقضا اجماع، معلوم شد متن اصلی هم خالی از تشویش نبوده، و لأن بیت المال للمصالح، و هذا منها، بل اکثرها حاجة الیه لما فیہ من قطع الخصومات و استیفاء الحقوق و نصرة المظلوم و منع الظالم، این مطلبش درست است.

ظاهر عبارت مرحوم شیخ، یعنی عبارتی که اینجا آورده ظاهرش از بیت المال ظاهرش مراد زکات است، سهم سبیل الله، ظاهرش، تصریح نکرده است. اما عرض کردیم در بعضی از موارد مثلاً در اذان، در کتاب مغنی تصریح کرده اذان پول اذان را مؤذن را از فیء بدهد، یعنی حتی من دیروز این توضیح را دادم حتی آمدند مصرفشان را از بیت المال معین کردند، از کدام پول داده بشود؟ از پولی که می خواهد داده بشود.

هذا اذا لم یتعین علیه القضاء فاما ان تعین علیه القضاء لم یخلو من احد الامرین، اما ان یكون له کفایة فان کانت له کفایة حرم علیه اخذ الرزق لانه یؤدی فرض قد تعین علیه، تمام این بحث ها مال این کلمه بود، لانه یؤدی فرض، یک واجبی که قد تعین علیه، این چه شد؟ این شد که الوجوب ینافی مع اخذ الاجره، هر جا وجوب آمد دیگر پول نمی شود بگیرد. این را ما می خواهیم بگوییم.

مرحوم شیخ می خواهد ادعای اجماع بکند که آقای خویی هم اشکال کردند به ایشان. که این اجماعی است که وجوب با اخذ اجرت نمی سازد.

س: لَمْش اصلاً شفاف نیست استاد، هر کس یک توجیهی می کند.

ج: می دانم، اما این ببینید لانه یؤدی فرضاً قد تعین، و من ادی فرضاً لم یحل له اخذ الرزق علیه مع الاستغناء عنه؛ الان مثلاً فرض کنید ما الان این علما من روز اول اشاره کردم گفتم مرحوم آقای خویی نه تا قول نقل کردند، مثلاً از مبسوط نقل نکردند از شیخ طوسی، از این عبارت معلوم می شود که اصلاً این مقطوع عنه بوده که اخذ اجرت بر واجب نمی شود کرد. و ان لم یکن له کفایة، البته به ذهن من این عبارت مال آن سنی است، مال شیخ نیست. این عبارت تعین علیه فرضاً مال آن سنی است. و ان لم یکن له کفایة حل ذلک لان علیه فرض النفقة علی عیاله و فرضاً اخر و هو القضاء و اذا اخذ الرزق جمع بین الفرضین؛ این نحوه تفکر سنی ها است. این مقام مثل مقام تراحم و اینها. لان الرزق یقوم مقام الکسب فکان الجمع بین الفرضین اولی من اسقاط احدهما؛ به نظر من تعبیر مال سنی ها است. تا اینجا مال سنی ها است.

شیخ بلافاصله می فرمایند هذا عندنا و عندهم. این تعلیق شیخ است. اصلاً آن نحوه استدلال هم به سنی ها می خورد. دقت می کنید؟ هذا عندنا و عندهم. من به ذهنم می آید این عبارت مال شیخ است، آن بقیه اش مال شیخ نیست مال همان متن اصلی اهل سنت است. اجمال قصه این روشن می شود، حالا لا اقل از همان عهد اول که شروع کردند، در ارتکازشان این بوده که بر واجب نمی شود اخذ اجرت کرد. بله حالا کی قضا بر واجب مثلاً شهادت واجب است نمی شود اخذ اجرت، حالا شهادت واجب نیست آن بحث دیگری است. قضا وقتی که واجب شد اخذ اجرت، اما جایی که واجب نشد، بله، آن بحث دیگری است.

آن که الان می خواهیم بگوییم انصاف قصه این است که حس می کند در کلمات سنی، در کلمات زیدی، در کلماتی که ما خواندیم از به اصطلاح اسماعیلی ها و از شیعه که الان خواندیم، البته مطلب واضح است. مثلاً در قم مرحوم صدوق اصلاً کلاً این مسائل رانیاورده است. می خواهیم بگوییم طبیعت قم و بغداد این جوری است. آنها می گویند اگر در روایت بود می آوریم، نبود نمی آوریم. روشن شد؟ این شیخ است که آمده کلام اهل سنت را طبق قواعد قبول کرده و آورده است. این تفرقه ای که آن زمان در قم و بغداد بود. البته من یک وقتی هم توضیح دادم حالا وقت هم تمام شده، بعد از مرحوم صدوق ما و زمان شیخ مفید و سید مرتضی ما عده ای زیادی داریم از خاندان صدوق به نظرم حالا نمی دانم نگاه کنید اگر در فهرست منتخب الدین به نظرم شانزده تا به ذهن من جمع کردند. شانزده نفر هستند از خاندان صدوق، هیچ کدام از اینها نزد شیخ مفید درس نخواندند. نزد شیخ خواندند بعد هم نزد سید مرتضی. یعنی آن اتجاء عمومی هم که در قم بود و شیخ صدوق بود، بعدها احساس کردند جامعه احتیاج به این تفریع دارد، یعنی ما باید وارد فقه تفریعی بشویم. این نیاز فرهنگی جامعه است. جامعه فقهی ما نیاز به فقه تفریعی دارد. حتی افرادی که از خاندان نمی دانم دقت کردید چه می خواهیم بگوییم؟ از خاندان بابویه هستند، شیخ مفید چون خیلی تند به شیخ صدوق حمله می کند و انصافاً هم درست نیست یعنی بینی و بین الله، نه اینکه حالا چون استاد ایشان است، تعابیر تنیدی دارد، خیلی مخصوصاً اگر این دو رساله اگر از ایشان باشد، این رساله سهو النبی اگر از این باشد که چاپ شده، خیلی تعابیر شدیدی راجع به صدوق دارد که انصافاً حق یقال فی محله نیست. اما نزد شیخ طوسی، تقریباً همه شان نزد شیخ طوسی، شاید چند تایشان هم نزد سید مرتضی یکی دو نفرشان، نمی توانم الان نسبت بدهم، قرأ عن السید المرتضی، و الاشیخ طوسی، شیخنا ابی جعفر، این معنایش این است که این خط فکری که شیخ درست کرده، این خط خوبی است انصافاً این که ما باید رو به فقه تفریعی می رفتیم درست بود. اینها هم احساس می کردند راهی را که صدوق رفته کلاً مسئله را نیاورده یا به این صورت نیاورده، این چاره گشا نیست، این کارگشا نیست. لکن این روشی را هم که شیخ رفته به ذهن ما می آید خیلی صاف نباشد.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۱۳۹۴/۰۸/۲۳

موضوع: خارج فقه

صفحه ۱۶

جلسه: ۲۳

الان خواندیم برایتان روشن شد. به نظر ما این تکامل این کار، یعنی فقه تفریعی توسط مثل مرحوم محقق اول در کتاب شرایع است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين